

شخصیت سیاسی و نقش مغیره بن شعبه در تاریخ اسلام

محمدعلی بیک

دانشجوی تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه تهران

چکیده:

مغیره بن شعبه، که او را در زمره دهه‌های اربعه عرب شمرده‌اند، هم از حیث اندیشه و روش با سه داهی دیگر متفاوت است، و هم بر خلاف شهرت تاریخی‌اش چندان شناخته نیست. در این نوشتار، آن بخش از رویدادهای نیمه نخست سده اول هجری که به نحوی مغیره بن شعبه در آنها نقش داشته است، به ترتیب زمان وقوع حوادث بررسی، و زندگی وی از بدو مسلمان شدن تا هنگام مرگ پی‌گیری می‌شود. سپس با نگاهی به برش طولی تاریخ نیم قرن اول هجری، به شناسایی و معرفی شخصیت واقعی مغیره بن شعبه و عوامل مؤثر و دخیل در تکوین شخصیت سیاسی او پرداخته می‌شود.

کلید واژه‌ها: بنی ثقیف، طائف، شرایط سیاسی - اجتماعی دوران پیامبر (ص) و خلفای راشدین و معاویه، اندیشه‌ها و روشهای مغیره بن شعبه.

مقدمه

بخش عمده تاریخ ملتها، عرصه کنشها و واکنشهای کسانی است که به هر دلیل و با هر عنوان از توده مردم، ممتاز شده و برجستگی و شهرت یافته‌اند. شناسایی شخصیت و سیره این افراد که غالباً بویژه در حوزه سیاسی و اجتماعی به خواص معروف‌اند، از جهات مختلف می‌تواند سودمند باشد: نخست اینکه شناخت شخصیت واقعی و سیره آنان به حل بسیاری از معماهای تاریخی کمک نموده، زوایای گوناگون و نقاط کور و ابهامات موجود در برخی رویدادها را روشن می‌سازد؛ دیگر اینکه، تجارب تاریخی، که

میراث فکر و تجربه بشری است، غالباً مبتنی بر اندیشه‌ها و اقدامات همین افراد است و چه به عنوان سرمشق و چه مایه عبرت، باید در گذار از وضع موجود به وضع مطلوب مورد استفاده قرار گیرد. بررسی احوال شخصیت‌های سده نخستین تاریخ اسلام ضمن اینکه اهمیت فراوان دارد، با محدودیتهایی نیز همراه است. اهمیت آن به سبب کثرت و تنوع رویدادها، تعدد شخصیتها و سرعت تغییرات و تحولات است و محدودیت آن نیز به علت فاصله وقوع حوادث تا زمان نگارش، وجود حب و بغضها و اغراض سیاسی و مذهبی در راویان است. به علاوه، این موضوع کاملاً شخصی و تا حد زیادی مربوط به تمایلات و نیات درونی اشخاص مورد تحقیق است که گرچه بخشی از آن در گفتار و کردار آنان بروز یافته، اما بسیاری از آن برای همیشه مکتوم مانده است؛ چیزی که - اگر امکان دسترسی بدانها به نحوی حاصل شود - می‌تواند امر تحقیق را درباره آنان به حقیقت نزدیک‌تر سازد. آخرین نکته اینکه شخصیت‌پردازیها و مبالغات مورخان در بسیاری موارد، چهره افراد را برخلاف آنچه بوده، ترسیم کرده است.

اما مغیره بن شعبه، از معدود افرادی است که اشتهار او بیشتر مدیون اندیشه‌ها و تلاشهای خود اوست تا شخصیت‌پردازیهای مورخان. بنا بر این می‌توان با استفاده از عناصر نقل و عقل و از راه تحقیق و بررسی روایات تاریخ، تا حد زیادی به شخصیت واقعی او دست یافت، شخصیتی که بسیار پیچیده‌تر از آن است که تنها از راه مطالعه روایات و گمانهای مبتنی بر یک‌سونگری مذهبی به دست آید.

عوامل مؤثر در تکوین شخصیت تاریخی مغیره بن شعبه

این مختصر، مجال پرداختن به بحثهای عمیق و کارشناسانه مبتنی بر روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیست؛ اما به طور کلی می‌توانیم عوامل چندی را که غالباً در تشکیل و تکوین شخصیت‌های تاریخی، از قبیل مغیره بن شعبه، تأثیر و دخالت دارد یادآوری نماییم. این عوامل عبارت است از:

۱. خاستگاه قبیله‌ای و پایگاه اجتماعی،
۲. انگیزه و کیفیت مسلمان شدن،
۳. گفتارها، کردارها و مواضع سیاسی،

۴. هدفها، اندیشه‌ها و روشها.

بنا بر این بی‌آنکه به نقل حوادث گوناگون و سرنوشت‌ساز تاریخ پر فراز و نشیب اسلام در نخستین نیمه سده اول بپردازیم، شخصیت مغیره بن شعبه را با توجه به عوامل چهارگانه مذکور و براساس روایاتی که در منابع متقدم آمده است، شناسایی و ارزیابی می‌کنیم.

قبیله بنی ثقیف و شهر طائف، خاستگاه مغیره بن شعبه

مغیره فرزند شعبه بن ابی عامر بن مسعود بن عامر بن معتب بن مالک بن عمرو بن سعد بن عوف بن قسی است و قسی، نام دیگر ثقیف بن مُتبه بن بکر بن هوازن بن منصور است (ابن سعد، ۱/۶۰، ۵/۵۰۳) که قبیله بنی ثقیف نسب بدو می‌رساند. نسب ثقیف با نوزده واسطه به اسماعیل می‌رسد (مسعودی، ۲/۲۸۸).

نام قدیم طائف وادی وَجّ بود و در وجه تسمیه آن به طائف، قولهای مختلفی است، از جمله اینکه چون شوکت و ثروت ثقیف در وَجّ بالا گرفت، حسد و طمع طوایف عرب برانگیخته شد، به طوری که مورد حمله اطرافیان قرار گرفتند و چون درخواست کمک آنان از بنی عامر، بی پاسخ ماند، خود به تلاش برخاستند، زنان خشت ساختند و مردان به بنای دیوار پرداختند، تا اینکه از ساختمان آن فارغ شدند و آنجا را به مناسبت این دیوار که دور تا دور آن را فرا گرفته بود، طائف نامیدند (یاقوت، ۴/۸).

طائف، بیلاق بنی عامر بن صعصعه بود که اجدادشان در گذشته طی جنگی شدید، از عدوان بن عمرو بن قیس گرفته بودند. بنی ثقیف که حاصلخیزی طائف را دیدند، آنجا را طی قراردادی که به موجب آن می‌بایست نصف محصول باغ و زراعت را به بنی عامر بدهند، از آنان گرفتند. تا مدتی به این قرارداد عمل کردند، اما هنگامی که پرجمعیت و قدرتمند شدند، بنی عامر را از سهمشان محروم کردند و عاقبت در جنگی که بین دو قبیله در گرفت، بنی عامر شکست خورد و طائف در دست بنی ثقیف ماند (ابن اثیر، الکامل، ۱/۴۲۰).

مقارن ظهور اسلام، ساکنان شهر طائف، از جمله قبیله بنی ثقیف در زمرة قبایل قدرتمند و مهم حجاز به شمار بودند، زیرا آب و هوای مناسب و خاک حاصلخیز طائف

عامل ثروت و قدرت اقتصادی و دژ محکم و نفوذ ناپذیر شهر باعث تقویت نیروی دفاعی، و این هر دو موجب اعتبار سیاسی آنان در نزد قبایل بود. از حیث معنوی نیز وجود یکی از سه بت بزرگ و پراعتبار و مهم عرب یعنی «لات» در طائف (همان، ۱۱۸/۴) بر اهمیت ثقیف می‌افزود.

بنی ثقیف، در جاهلیت سابقه خوبی ندارند. آنان ابرهه را هنگامی که قصد رفتن به مکه و تخریب کعبه داشت، راهنمایی کردند (ابن هشام، ۹۹۳؛ طبری، ۹۶/۳، ۹۷؛ واقدی، ۷۰۴-۷۰۷؛ ابن سعد، ۷۱۲/۱)؛ آنگاه که پیامبر (ص) در نخستین سفر تبلیغی به طائف رفت، ضمن ردّ دعوت و درخواستش او را آزرده؛ در جنگ احد، قریش را بر ضد مسلمانان یاری کردند؛ هنگامی که قریش در تدارک مقابله با مسلمانان در حدیبیه بودند، بنی ثقیف آمادگی خود را برای پشتیبانی از آنان اعلام نمودند و در غزوه حنین، در آغاز، سایر قبایل را به جنگ با مسلمانان تشویق کردند و در پایان، فراریان هوازن را به دژ طائف پناه دادند (واقدی، ۶۷۷، ۷۲۶؛ طبری، ۷۸/۳).

این قوم تا توانستند در برابر پذیرش اسلام مقاومت و سرسختی کردند و بزرگ خود، عروه بن مسعود را پس از آنکه مسلمان شد و آنان را به اسلام دعوت کرد، کشتند، اما زمانی که با اسلام آوردن قبایل اطراف، در تنگنای محاصره و انزوا قرار گرفتند و قدرت مسلمانان را در فتح مکه و غزوه حنین و حصار طائف مشاهده کردند، ناچار به اسلام گردن نهادند (ابن سعد، ۳۱۳/۱).

بنی ثقیف از جهت دیگر نیز بدنام‌اند: وجود کسانی چون عدی بن حمراء ثقفی که در ردیف ابولهب و حم بن عاص و عتبه بن ابی مُعیط و دیگران، پیامبر (ص) را در نخستین روزهای بعثت آزار می‌دادند (یعقوبی، ۳۸۰/۱؛ ابن هشام، ۴۱۲). همچنین اَحنَس بن شریق ثقفی، منافق معروف و سفاکانی چون زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف ثقفی نیز این قوم را بدنام کرده‌اند.

در اینجا مناسب است گفتاری از علی (ع) را نقل کنیم که هم ناظر به ویژگیهای بنی ثقیف است و هم با در برداشتن مطلبی درباره مغیره بن شعبه، زمینه را برای ورود به بحث اصلی فراهم می‌کند:

نزد علی (ع) از مغیره بن شعبه و تلاش او برای یاری معاویه سخن به میان آمد.

فرمود: «چه مغیره‌ای! علت اسلامش گناه و خیانت بود؛ گروهی از قوم خود را کشت و فرار کرد و به سوی پیامبر (ص) آمد، مثل اینکه به اسلام پناه آورده باشد. آگاه باشید که او از ثقیف است، فرعونهایی که قبل از قیامت به سوی حق میل کنند^۱ آتش جنگ را می‌افروزند و ستمگران را یاری می‌کنند. آگاه باشید که ثقیف بی‌وفایند و به عهد خود وفا نمی‌کنند. با عرب دشمنی می‌ورزند، چنانکه گویی از آنان نیستند. البته چه بسا افراد صالحی هم در میان آنها بوده‌اند، مثل عروة بن مسعود و ابو عبید بن مسعود که در قس الناطف شهید شد و همانا مرد صالح در ثقیف غریب است» (ابن هلال ثقفی، ۱۹۵، ۱۹۶؛ ابن ابی الحدید، ۸۰/۴).

انگیزه و کیفیت مسلمان شدن

انگیزه و کیفیت مسلمان شدن صحابه پیامبر (ص) از عواملی است که ما را در بازشناسی شخصیت آنان کمک می‌کند. یکی از این دو عامل یعنی کیفیت مسلمان شدن آنان تقریباً در همه موارد به تفصیل یا اختصار آمده است؛ اما انگیزه اسلام آوردن آنان به دلیل اینکه امری کاملاً شخصی و درونی است، جز در موارد معدود، پوشیده و غیرقابل دستیابی است؛ اما در مورد مغیره بن شعبه اتفاقاً تاریخ در هر دو موضوع صراحت دارد، به طوری که حقیقت اسلام او در نزد خوشبین‌ترین افراد هم موجب تردید و بدگمانی است.

در سال پنجم هجری، وی در حالی که به گفته خودش هرگز قصد پذیرش اسلام را نداشت، به علت اینکه در جریان سفری به اسکندریه، در دربار موقس تحقیر شد، در بازگشت از آن سفر، همراهان خود را که سیزده نفر از بنی مالک و در حالی که مست بودند کشت و اموالشان را برداشته نزد پیامبر (ص) آمد و اظهار مسلمانی کرد، با این امید که پیامبر (ص) خمس اموال را بگیرد و بقیه را به او بدهد؛ اما پیامبر (ص) اسلامش را پذیرفت ولی اموال را چون از راه خیانت به چنگ آورده بود مشروع ندانست (ابن سعد، ۲۷۴-۲۸۶؛ واقدی، ۷۴۳/۳؛ ذهبی، ۱۱۹/۳).

۱. کنایه از اینکه تا آخرین لحظه بر باطل خود اصرار می‌ورزند.

مغیره بن شعبه در زمان پیامبر(ص)

از این پس مغیره نه تنها در زمره مسلمانان درآمد، بلکه کوشید تا از طریق سابقه آشنایی با ابوبکر، خود را به پیامبر نزدیک سازد و در ردیف اصحاب و حتی کاتبان و راویان نیز قرار گیرد. در صحابی بودن او طبق تعریف عمومی و رایج آن تردیدی نیست، اما در مورد کتابت و روایت او جای بسی بحث و تأمل است و به طور خلاصه می‌توان گفت نویسندگی وی تنها در میان مردم و در موارد خاصی مانند آبها و دامها و معاملات بوده و هیچ ربطی به امور مخصوص پیامبر(ص) نداشته است (ابن عبدربه، ۱۵۲/۴؛ نویری، ۲۱۰/۳؛ جهشیاری، ۴۰).

در مورد راوی بودن او نیز هر چند گفته‌اند ۱۶۰ حدیث از پیامبر(ص) نقل کرده است، اما نمی‌توان او را یک راوی ثقه پنداشت؛ زیرا اولاً متهم به دروغگویی است (ابن اثیر، الکامل؛ ۲۲۵/۲؛ نویری، ۷۲۵/۲)؛ ثانیاً فسق او در زمان نخستین امارتش بر بصره معروف است؛ ثالثاً وی در زمره کسانی است که در زمان معاویه، در جعل و ترویج احادیث مجعول بر ضد علی (ع) و به نفع معاویه نقش مهمی داشته است (ابن ابی الحدید، ۶۳/۴).

در دوره خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳ق)

در این دوره که علاوه بر اعزام سپاه معروف اسامه بخش عمده تلاش خلیفه در سرکوب مرتدان و مدعیان پیامبری بود، در روایات مربوط به این جنگها از مغیره نام برده نشده است و تنها اعزام او از سوی ابوبکر به بحرین (ابن الجوزی، ۲۳۹/۵) قابل ذکر است که آن هم نه فرماندهی نظامی است و نه امارت، بلکه به نظر می‌رسد وی یکی از افراد تحت فرماندهی علاء بن حضرمی بوده که برای فرو نشانیدن شورشها و ارتدادی که پس از مرگ حاکم بحرین روی داده بود، اعزام شد.

باری، مغیره در دوره خلافت ابوبکر از شهرت چندانی برخوردار نبود و این شاید ناشی از نحوه مسلمان شدنش باشد که باعث نوعی بی‌اعتمادی نسبت به وی شده بود؛ چنانکه حتی زمان ورود نمایندگان ثقیف به مدینه، پیامبر(ص) پیشنهاد مغیره را برای پذیرایی از آنان رد کرد (واقدی، ۷۳۳). احتمالاً ابوبکر نیز این بی‌اعتمادی را بویژه در

امور نظامی و سیاسی مراعات می‌کرد. نیز شخص مغیره که یک ثقفی و اهل طائف بود، در مدینه از حمایت قبیله‌ای که لازمه امارت و فرماندهی بود، نصیبی نداشت؛ و بالاخره سیاست ابوبکر در امور نظامی و حکومت تقریباً تعقیب همان سیاست پیامبر (ص) بود و این امر موجب سپردن مناصب نظامی و سیاسی به افرادی می‌شد که در زمان پیامبر (ص) دارای این مناصب بودند؛ هرچند مغیره در ماجرای سقیفه، از جمله کسانی بود که در جلوگیری از بیعت با علی (ع) و استقرار امر خلافت در دست ابوبکر نقش فعال داشت (یعقوبی، ۱/۵۲۴، ۵۲۵؛ ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ۱/۲۱).

در دوره خلافت عمر (۱۳-۲۳ق)

دوره خلافت عمر، با تغییرات اساسی در زمینه‌های نظامی و سیاسی و فتح گسترده سرزمینهای ایران و روم همراه است. این امر علاوه بر اینکه در عرصه‌های نظامی، نصب فرماندهان جدید برای اردوهای نظامی و جایگزینی فرماندهان مقتول و مجروح را ایجاد می‌کند، ضرورت مناصب سیاسی و اداره شهرهای فتح شده نیز عرصه دیگری را برای شخصیت‌هایی چون مغیره پدید می‌آورد. بنا بر این، نام او در این دوره بیشتر مشهور می‌گردد، به طوری که در فتوح قادسیه و نهاوند نام و نقش آشکار می‌یابد و در شهر نوین یاد بصره به امارت می‌رسد (دینوری، ۱۵۰؛ یعقوبی، ۲/۲۹؛ ابن اثیر، الکامل، ۲/۳۳۹، ۳۴۰؛ بلاذری، فتوح البلدان؛ ۲۵۶)، هرچند نقش نظامی و برجستگی او در جنگها به مراتب کمتر از سایر سرداران و فرماندهان است و مثلاً در قادسیه بیشتر به عنوان عضو هیأت نمایندگی سعد بن ابی وقاص در دربار یزدگرد و اردوگاه رستم فرخزاد است (طبری، ۳/۴۹۶، ۵۱۸؛ ابن اعثم، ۱۰۱؛ دینوری، ۱۵۳؛ بلاذری، فتوح البلدان، ۵۶) و در نهاوند، در ردیف چهارم یا پنجم یا هفتم جانشینان ترتیبی فرماندهی است (ابن الجوزی، ۴/۲۷۳). حکومت او بر بصره نیز به فسق و اتهام رابطه نامشروع با زنی به نام ام جمیل آلوده است.

در دوره خلافت عثمان (۲۴ - ۳۴ق)

دوره عثمان که برخی متأخرین آن را دوره آشوب نام نهاده‌اند (زرین کوب، ۹۹)، از لحاظ سیاسی اجتماعی سه ویژگی دارد: نخست، عزل و نصبهایی که به سود بنی امیه است؛ دوم، لشکرکشی‌هایی که بر غنایم و ثروت‌های گذشته می‌افزاید؛ سوم، اعتراضها و شورشهایی که مرکز خلافت را با مشکلات و تهدیدهایی روبرو ساخته و سرانجام به قتل خلیفه می‌انجامد. مغیره در این دوره، از ورود به معرکه‌های نظامی اجتناب می‌کرد و مشتاقانه مترصد فرصتی بود تا به اماراتی دست یابد؛ گرچه رکود نسبی فعالیت‌های نظامی و توزیع مناصب حکومتی در دست بنی امیه باعث کاهش دخالت مغیره در عرصه‌های سیاسی شده بود، اما حضور او در واقعه یوم‌الدار و ماجرای محاصره خانه عثمان را در روایات مربوط به ابتدا و انتهای کار این خلیفه می‌توان یافت (ابن عبدربه، ۲۵۷/۴، ۲۶۰ - ۲۶۲؛ ابن اثیر، الکامل، ۳۶/۳، ۳۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۱۷/۵؛ ابن خلدون، ۵۵۵/۱)، تلاشها و فعالیت‌هایی که ضامن حضور او بر گرد محور خلافت و در کمین فرصتهای حاصل از تغییر و تحول اوضاع است.

در دوره خلافت علی علیه السلام (۳۵-۴۰ق)

دوره خلافت علی (ع)، با تفاوت‌های اساسی و تغییرات بنیادین در روشها و عملها ز عزل و نصب عاملان همراه است. خلیفه جدید که به صورتی کاملاً متمایز با سه خلیفه پیشین با او بیعت کردند در ابتدای کار، سیرت خود و مسیر حکومت را تبیین کرد (ابن ابی الحدید، ۲۶۹/۱؛ ابن اعثم، ۳۹۳). مغیره نیز در صدد ارزیابی وضع جدید و بررسی راههای نزدیک شدن به دستگاه خلافت بر آمد. او که اندکی پیش، یعنی بیست روز قبل از کشته شدن عثمان، پیشنهاد خروج علی (ع) را از مدینه داده بود، پس از استقرار حکومت علی (ع)، ابتدا خیرخواهانه، ابقای معاویه را بر ولایت شام و سپس خائنانه خلع او را پیشنهاد کرد، اما علی (ع) هیچ کلام را نپذیرفت (طبری، ۴۳۸/۴؛ ابن اعثم، ۴۰۰، ۴۰۱؛ دینوری، ۱۷۸؛ ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ۴۸/۱؛ یعقوبی، ۷۷/۲؛ مسعودی، ۳۹۱/۲ - ۴۱۳). مغیره نیز از قبول پیشنهاد علی (ع) برای تصدی حکومت شام، عذر آورد. سپس چند گام در پی اصحاب جمل رفت و آنگاه که شکست و

بدفرجامی کار آنان را پیش بینی کرد، از آنها جدا شد و با کناره گیری از فعالیتهای سیاسی و نظامی، رخت عزلت به طائف کشید (ابن اثیر، الکامل، ۱۰۷/۳؛ طبری، ۴۵۳/۴؛ ابن سعد، ۳۴/۵؛ ابن خلدون، ۵۹۶/۱؛ ذهبی، ۲۶۶/۳). این اقدام مغیره را باید حضور پنهان او در صحنه بنامیم، زیرا گرچه خود را از عرصه های کاملاً رزمی و خونین این دوره کنار کشید، اما او که نه مرد میدان نبرد، بلکه اهل درایت و سیاست بود، از روند حوادث جمل و صفین و نهروان غافل نبود و همین که مذاکرات حکمین را در دومة الجندل به منزله پایان جنگ و آغاز رویارویی سیاسی ارزیابی کرد، خویشتن را بدانجا رسانید و پس از بررسی اوضاع و شرایط حاکم بر حکمیت، به سوی شام شتافت و ضمن اینکه معاویه را به ضعف و شکست ابوموسی اشعری بشارت داد، وی را از احتمال حيله های بعدی عمروعاص بر حذر داشت (طبری، ۱۶۴/۵؛ دینوری، ۲۴۲؛ ابن اثیر، الکامل، ۱۶۷/۳؛ ابن خلدون، ۶۲۶/۱) و بدین ترتیب تمایل و گرایش خود را به اردوگاه شام نشان داد.

در دوره خلافت امام حسن علیه السلام (۴۰-۴۱ق)

دوره کوتاه خلافت امام حسن (ع) شامل سه رویداد مهم است: بیعتی گسترده ولی مشکوک، جنگی بی حاصل، و صلحی شکننده. در این دوره نیز حضور مغیره، نه تنها زمانی است که بوی صلح به مشام می رسد، بلکه همو از عواملی است که در تحمیل صلح به امام نقش دارد، زیرا بنا به نقل روایات، هنگامی که او با عبدالله بن عامر بن گریز و عبدالرحمان بن امّ حکم از سوی معاویه برای مذاکره به نزد امام حسن (ع) آمده بود، پس از خروج از جلسه گفتگو، با پخش شایعه پذیرش صلح از سوی امام، باعث دگرگونی در میان سپاه عراق و ایجاد نقطه عطف در جنگ شدند (ابن سعد، ۱۶۹/۵؛ یعقوبی، ۱۴۲/۲).

در دوره حکومت معاویه (۴۱ - ۶۰ق)

اوضاع سیاسی اجتماعی دوره حکومت معاویه: حکومت معاویه یا به تعبیر دیگر، خلافت اموی، در ظاهر و باطن، صورت و سیرت و شاخ و بن، با حکومت های پیشین تفاوت داشت. به لحاظ نظری، نامشروع بود و به لحاظ عملی، ناموزون. جغرافیای خلافت معاویه، وارث تمامی سرزمین هایی بود که از آغاز ظهور اسلام به تصرف

مسلمانان درآمده بود. تاریخش ریشه در سازمان سیاسی دوره عثمان و اندکی قبل از آن داشت و شریعتش مبتنی بر نظر ابوسفیان، دشمن دیرین پیامبر (ص) بود، ابوسفیانی که به بنی امیه گفته بود: «خلافت را در میان خود مانند توپ دست به دست کنید» (مسعودی، چاپ عبدالحمید، ۲/۳۵۱-۳۵۲). و طریقتش بر اساس جنگی بود که آتش آن قریب چهار سال در میان مسلمانان شعله می کشید.

معاویه برای حل مشکل خود در حوزه خارجی، قراردادی با دولت روم بست، اما در حوزه داخلی، اگرچه شام را یکپارچه در اختیار داشت، در عراق و حجاز و ایران اختلافهای عقیدتی و سیاسی رو به افزایش بود و شورشها و خیزشها در حال گسترش. تعهد و تقوای امام حسن (ع) در پایبندی به صلح، تا حد زیادی برای او از مشکل عراق می کاست، و در حجاز و یمن زهر چشمی که بسرن ارطاة، از انصار و تابعین گرفته بود، برای کوتاه مدت حساب کار را آسان می نمود. در ایران هم ابتدا مشکل چندانی وجود نداشت. بنا بر این، در اندک زمانی معاویه توانست حکومت خود را بر سراسر دنیای اسلام از سیستان تا عراق و ارمنستان و مصر و شام تثبیت و تقویت نماید، و این همه با استفاده از سه عنصر زور و زر و تزویر شخصیهایی چون زیاد بن ابیه، عمر و بن عاص و مغیره بن شعبه و دیگران میسر شد.

مغیره بن شعبه ضلع سوم مثلث شامی در تثبیت و استمرار حکومت معاویه: نگاهی به رویدادهای دوره حکومت معاویه، موانع و مشکلات بسیاری را در راه استقرار حکومت بنی امیه نشان می دهد که از حیث تنوع و تعدد بسیار خطرناک و پیچیده بود. کینه های خونین در میان مردم، دشمنی های عقیدتی و سیاسی خوارج و شیعیان و رقابت و حسادت بر سر قدرت بین سران و سردمداران، از جمله مشکلاتی بود که هر یک نیازمند راه حل خاصی بود و معاویه را وامی داشت تا برای هر کار چاره ای بیندیشد و برای هرکس نقشی مناسب تعیین نماید. علاوه بر خود وی که در حيله و دسیسه معروف بود و از آن بی هیچ قید و شرط شرعی و اخلاقی استفاده می کرد، از سه شخصیت دیگر که به آنان سه ضلع مثلث شامی گفته اند، بهره های فراوان برد. این سه نفر زیاد بن ابیه، عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه بودند که - هر چند با تفاوت هایی - اساسی ترین نقش را در استقرار و استمرار حکومت معاویه ایفا کردند. عمرو عاص دیرینه تر، زیاد بن ابیه

خشن تر و مغیره زیرکانه تر، در برداشتن مانعی یا نمودن راهی معاویه را در مسیر هدفهای سلطه جویانه اش یاری کردند.

کارنامه سیاسی-نظامی مغیره بن شعبه در مدت حکومت بر کوفه (۴۱-۵۰ق):
 مغیره که همراهی و همکاری با معاویه را پیش از آنکه حکومت را به دست گیرد، آغاز کرده بود (ابن هلال ثقفی، ۲۳۶)، با تکیه بر مسند امارت کوفه آرزوی معوق خود را محقق یافت و این از یک سو پاداشی برای هواداری او از معاویه بود و از سوی دیگر، زمینه‌ای مناسب برای معاویه، تا هم شهر پر آشوب کوفه را که پایگاه هواداران بنی هاشم بود، به تدبیر مغیره آرام کند و هم در تحکیم پایه‌های سیادت، از اندیشه‌ها و روشهای او بهره‌برداری نماید. مغیره در این موضع، نه تنها در حوزه امارت خود، جریانهای فرهنگی و سیاسی را در جهت منافع معاویه و همسو با سیاستهای شام هدایت کرد، بلکه به دو اقدام بزرگ در سطح ملی و مذهبی نیز دست زد: نخست در استلحاق نسب زیاد بن ابیه به ابوسفیان کوشید (مسعودی، ۷/۳ - ۹؛ طبری، ۱۷۷/۵؛ یعقوبی، ۱۴۶/۲، ۱۶۷؛ دینوری، ۲۶۶؛ ابن اثیر، همان، ۲۰۷/۳) و او را به پذیرش برادری نامشروع معاویه راضی کرد و سپس علاوه بر پیشنهاد ولایتعهدی یزید، زمینه تبلیغ و تثبیت آن را نیز فراهم ساخت (ابن اثیر، همان، ۲۴۹/۳ - ۲۵۲؛ ابن اعثم، ۷۸۹ به بعد؛ یعقوبی، ۱۴۷/۲ - ۱۴۸؛ ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ۱۲۲؛ طبری، ۳۰۱/۵، ۳۰۲). این دو اقدام مؤثرترین گام در راه حفظ امارت کوفه بود، زیرا امارت مغیره بر کوفه هرچند به نفع معاویه بود، اما به هر دلیل چندان مورد علاقه معاویه نبود، به طوری که مغیره نخست برای دستیابی و سپس برای حفظ آن شخصاً دست به تلاش و نیرنگ زد. در ابتدای امر که معاویه در سال ۴۱ هجری عبدالله بن عمرو بن عاص را بر کوفه گماشته بود، مغیره نزد معاویه رفت و گفت: «عبدالله را بر کوفه و پدرش را بر مصر حاکم کرده‌ای و در این صورت، خود را بین دو دندان نیش شیر قرار داده‌ای». معاویه هم، عبدالله بن عمرو عاص را عزل و مغیره را به جای او نصب کرد (طبری، ۱۶۶/۵؛ ابن اثیر، همان، ۲۰۷/۳؛ ابن خلدون، ۴/۲).

در سال ۴۵ق زیاد بن ابیه وارد کوفه ماند و بر اساس قولی که معاویه به او داده بود، منتظر رسیدن حکم امارت کوفه ماند. به دنبال آن، مغیره به دست و پا افتاد و نزد معاویه

رفته چنین وانمود کرد که می خواهد استعفا بدهد و در قرقیسیا، در میان قبیله قیس، زندگی کند. معاویه از ترس اینکه مبادا حيله‌ای در کار مغیره باشد او را که ظاهراً به استنکاف از بازگشت تظاهر می‌کرد، به کوفه بازگردانید. او پس از بازگشت، زیاد را از شهر بیرون کرد. نیز روایت شده که مغیره به شام نرفته، بلکه معاویه زیاد را که در کوفه بوده به حکومت بصره فرستاده است (طبری، ۲۱۷/۵؛ ابن اثیر، الکامل، ۲۲۲/۳).

علاوه بر سیاستی که مغیره در جهت جلب نظر معاویه به خود داشت، برخورد او با خوارج و شیعیان در کوفه، در جهت سرکوب شورشهای گاه و بیگاه خوارج و جلوگیری از گسترش و تعمیق مخالفت شیعیان جالب توجه است. عراق بویژه شهر کوفه بیش از سایر ولایات کانون مخالفت با معاویه مخصوصاً از سوی دو گروه مهم سیاسی - مذهبی یعنی خوارج و شیعیان بود. این دو گروه در برابر حکومت شام به طور عمده دارای یک وجه اشتراک و یک وجه اختلاف بودند. وجه اشتراکشان مخالفت با خلافت سلطنت گونه بنی امیه بویژه شخص معاویه بود و این مخالفت چه با مبارزه منفی و خودداری از بیعت و چه با مبارزه لفظی و حتی شورشها و قیامهای مسلحانه بویژه از سوی خوارج، همواره مایه درد سر معاویه بود. وجه اختلافشان این بود که خوارج هر چند دامنه مبارزاتشان تا پایان دولت اموی و حتی سالها پس از آن در دوران عباسیان به درازا کشید، اما به فرض موفقیت و غلبه بر معاویه، برنامه مشخصی برای بعد از آن نداشتند - هر چند بعدها توانستند در شمال افریقا به تشکیل حکومتی (بنی مدرار و بنی رستم) توفیق یابند - و مبارزات آنان کوتاه مدت، موضعی و مقطعی بود که غالباً در شکل قیامهای کور و شورشهای پراکنده صورت می‌گرفت و در نتیجه دیر یا زود سرکوب می‌شد. قیام مُستورد بن علفه خارجی با چهارصد نفر و ادعای خلافت وی در سال ۴۳ق که در سال بعد سرکوب شد (یعقوبی، ۱۴۹/۲؛ ابن الجوزی، ۲۰۳/۵؛ ابن اثیر، الکامل، ۲۱۰/۳)، بیشتر به یک شوخی تاریخی یا اقدامی ابلهانه و حماقت آمیز شبیه است تا یک اقدام هدفدار ریشه دار. اما شیعیان در مخالفت بنیامیر با حکومت بنی امیه، بر اساس دلایل تاریخی و اعتقادی، خلافت را حق خاندان پیامبر (ص) می‌دانستند، بنا بر این مبارزه آنان راهبردی، حکمت آمیز، عمیق، توأم با دورنگری خاص و مبتنی بر ریشه‌های اعتقادی و اخلاقی بود.

این دو گروه با این ویژگیها، ناچار معاویه و عمال او را وادار می‌کردند تا سیاستها و راهکارهای خود را به گونه‌ای انتخاب کنند که بتوانند ضمن فرو نشانیدن هر گونه قیام تهدیدآمیز خوارج، از هر نوع برخوردی که باعث آشفتنگی بیشتر گردد، پیشگیری کنند و در عین حال با اجرای برنامه‌های خاص نظامی و تبلیغاتی از حساسیتها و عوامل فکری و اعتقادی حاکم بر اندیشه طرفداران بنی‌هاشم بکاهند و همچنین از جذب و جلب طرفداران بیشتر به جرگه پرنفوس و با نفوذ هواداران اهل بیت جلوگیری نمایند.

مغیره بن شعبه که علاوه بر پیروی از سیاستهای زیرکانه معاویه، خود نیز اهل رأی و تدبیر بود و با این دو مسئله برخوردی مناسب و همسو با منافع معاویه داشت؛ در سرکوب خوارج شدت به خرج داد و در این راه از اختلافات آنان با شیعیان سود برد و از نیروی نظامی شیعیان بر ضد خوارج استفاده کرد. او درباره شیعیان هم، دستور معاویه را در مورد حملات لفظی تند و موهن به علی (ع) بی‌محابا اجرا کرد (یعقوبی، ۱۶۲/۲؛ ابن اثیر؛ الکامل، ۲۲۲/۳؛ ابن عبدربه، ۷۷/۱؛ ابن خلدون، ۱۳/۲) و در کار جعل و نشر حدیث به نفع معاویه و بر ضد علی (ع) کوشید (ابن ابی الحدید، ۶۳/۴).

مرگ مغیره بن شعبه: با وجود اختلاف روایات در مورد زمان مرگ و سن و محل دفن مغیره، روایات مشهور حاکی از این است که وی در ماه شعبان سال ۵۰ ق در هفتاد سالگی در کوفه مرده و در محلی نزدیک کوفه بنام ثویبه دفن شده است. در باره علت مرگ او نیز گفته‌اند: به سال ۴۹ که طاعون در کوفه شایع شد، مغیره بن شعبه که حاکم کوفه بود از شهر گریخت و سپس بازگشت و طاعون گرفت و مرد (ابن اثیر، همان، ۲۲۸/۳؛ ابن سعد، ۲۰/۶؛ طبری، ۲۳۴/۵؛ یعقوبی، ۱۶۱/۲؛ خطیب بغدادی، ۱۹۳).

سیر تکوین شخصیت مغیره بن شعبه

آنچه گذشت، بررسی خاستگاه اجتماعی و شخصیت سیاسی و تاریخی مغیره بن شعبه از پذیرش اسلام تا مرگ وی با تکیه بر روایات و حرکت با رویدادهای تاریخی به ترتیب زمان بود. اینک با نگاهی به مقطع طولی تاریخ، سیر تکوین شخصیت مغیره را از یک نومسلمان ثقفی تا یک رکن دستگاه خلافت اموی بررسی می‌کنیم تا حتی المقدور شخصیت او را، آن گونه که بود، به صورت یکپارچه و منسجم بشناسیم.

جامعه اسلامی از اكمال دين تا اتمام انحراف: مغیره - چنانکه گفتیم - در سال ۵ هجرت و در ۲۵ سالگی مسلمان شد و در سال ۵۰ ق در ۷۰ سالگی مرد. بنا بر این، ۴۵ سال از عمر خود را مسلمان بود که پنج سال آن در زمان حیات پیامبر (ص)، یعنی زمانی بود که اسلام با حضور و نظارت شخص پیامبر (ص) از هر گونه انحرافی به دور ماند. پس از رحلت پیامبر (ص) زاویه انحرافی که ایجاد شد، ظرف نیم قرن یعنی تا سال ۶۰ ق به حداکثر رسید که ده سال آن گرچه پس از مرگ مغیره است، اما در طی آن، یکی از مهم‌ترین زمینه‌های یک انحراف، یعنی کوشش عملی برای ولایتعهدی یزید بن معاویه صورت گرفت، کوششی که روایات تاریخی اساس آن را به اعتراف خود مغیره به او نسبت می‌دهد (ابن اثیر، الکامل، ۲۴۹/۳ - ۲۵۲؛ ابن اعثم، ۷۸۹ به بعد؛ یعقوبی، ۱۴۷/۲، ۱۴۸؛ طبری، ۳۰۱/۵، ۳۰۲). در اثر این انحراف، انحطاط جامعه اسلامی به حدی می‌رسد که نزدیک‌ترین و عزیزترین شخص نزد پیامبر (ص)، یعنی امام حسین (ع) با فجیع‌ترین وضع شهید می‌شود. و شخصی که مدعی مقام خلافت پیامبر (ص) و امارت مؤمنان است، یعنی یزید قولاً و عملاً همه چیز اسلام را انکار می‌کند. بنا بر این می‌توانیم سیر تاریخی سیاسی - اجتماعی اسلام را به گونه‌ای در نظر بگیریم که نقطه اوج آن، ابلاغ رسالت یا اكمال دين و اتمام نعمت از جانب خداست و مأموریت پیامبر تمام شده تلقی می‌گردد (نک: سوره مائده، آیه ۵) و نقطه حضيض آن هم زمانی است که جانشینی پیامبر (ص) به سلطنت موروثی تبدیل شده، متصدیان آن یعنی معاویه و یزید، کار اسلام را از نظر خود تمام شده تلقی می‌کنند. در این میان مغیره کسی است که پا به پای این تغییر و تبدیل تدریجی تاریخ، ایفای نقش می‌کند و درست زمانی که معاویه آخرین نقشه‌های خود را در تغییر ساختار و اساس حکومت اجرا می‌کند، او یکی از مؤثرترین و مهم‌ترین عوامل کارساز و کارگزار مطیع بنی‌امیه است.

مغیره بن شعبه در مسیر حکومت: مغیره بن شعبه از آن زمان که به اسلام درآمد تا آنگاه که با عنوان فرمانروای کوفه از دنیا رفت، همواره مرکز ثقل و محور حکومت را زیر نظر داشت تا فرصت مناسب را بیابد و بهره خود را از آن به چنگ آورد. او در معاشرت با پیامبر (ص) گرچه به هیچ نسبت در حدی نبود که بلاواسطه خود را به آن حضرت نزدیک نماید، اما با استفاده از موقعیت ابوبکر خود را به پیامبر (ص) نزدیک می‌کرد. در

سفرهای پیامبر و در آمد و رفت هیأت‌های نمایندگی قبایل و عقد قراردادهای حاضر بود. حتی در زمان رحلت پیامبر (ص) از نخستین کسانی بود که همراه با عمر از عایشه اجازه گرفت و به خانه پیامبر وارد شد و عمر را که می‌پنداشت پیامبر (ص) بی هوش است، از درگذشت آن حضرت آگاه کرد (ابن سعد، ۲/۲۶۷) و در ماجرای دفن پیامبر آن قدر به صحنه نزدیک شد که توانست به دروغ ادعا کند آخرین نفری بوده که از قبر پیامبر خارج شده است (ابن ابی الحدید، ۴/۷۰).

پس از وفات پیامبر (ص) با وجود اینکه نه از مهاجرین بود و نه از انصار و نه قریشی، حضور چشمگیر و جنب و جوش و رهنمودهای او در اطراف سقیفه و قبل از آن، فعالیتی بود نه از روی دلسوزی برای اسلام و نه از جهت نگرانی برای امت، بلکه همه به سوی هدفی بود که برای خود تعقیب می‌کرد. با رحلت پیامبر (ص) و قرار گرفتن ابوبکر در رأس حکومت، مغیره بی‌واسطه در ردیف نزدیکان خلیفه قرار گرفت. مدت کوتاه خلافت ابوبکر و مشی و مرام و سیره و سیاست او در اداره جامعه که هنوز فاصله چندانی با زمان پیامبر (ص) نداشت، مغیره را مجال چندانی برای دستیابی به هدفهای جاه‌طلبانه‌اش نداد. اما در زمان عمر طعم امارت را نخستین بار در بصره چشید و از آن پس که به سبب اتهام به زنا عزل شد، امارت کوفه را با حيله به دست آورد و تا زمان مرگ عمر در اختیار داشت. در دوران خلافت عثمان، اگرچه به دلیل انحصاری شدن مرکز قدرت در دست بنی‌امیه، عرصه بر مغیره تنگ شد، اما او همچنان جزو مشاوران و مقربان خلیفه بود و این موقعیت را تا واپسین لحظه زندگی عثمان حفظ کرد.

با اقبال امت به علی (ع) و استقرار حکومت آن حضرت، آنگاه که مغیره نظر علی (ع) را درباره عاملان اموی عثمان بویژه معاویه و سپس برخورد آن حضرت را با طلحه و زبیر مشاهده کرد، و موقعیت خود را با معیار جدید سنجید، به طور موقت خود را کنار کشید و زمانی که موازنه قدرت به نفع معاویه به هم خورد، بار دیگر فعال‌تر و باتجربه‌تر به عرصه سیاست برگشت. علاقه شدیدی که در تقویت بنیان حکومت معاویه از خود نشان داد و تلاش وافر که در این جهت نمود، نه از علاقه او به بنی‌امیه ناشی می‌شد و نه از دشمنی او با بنی‌هاشم نشأت می‌گرفت، بلکه همه را باید کوششی سصرانه و توأم با زیرکی و ذکاوت، در راه کسب قدرت و جلب منفعت شخصی بدانیم.

او در این راه همواره حدّ خود را می‌شناخت، نه به کمتر از آن رضایت می‌داد و نه بیش از آن روی می‌آورد، اما به حق و باطل هم توجه نداشت؛ نه در پی شناخت حق بود و نه از باطل می‌گذشت. خواسته‌اش دنیا بود و بهایش را هر چه بود می‌پرداخت، خواه از راه کمک به دین و خواه از طریق دین‌فروشی. با اینکه معاویه را می‌شناخت برای رضایت او هیچ کوششی را فرو نمی‌گذاشت. روزی برای خوشامد معاویه گفت: پیامبر(ص) که دختر خود را به علی داد از جهت دوستی نبود، بلکه از آن رو بود که می‌خواست نیکبختی ابوطالب را در حق خود جبران کند (ابن ابی‌الحدید، ۷۰/۴).

اندیشه‌ها و روشهای مغیره

تمام کنشها و واکنشهای مغیره و موضعگیرها و نقش آفرینیهای او را می‌توانیم ناشی از اندیشه‌ها و مبتنی بر روشهای او بدانیم، اندیشه‌هایی که وی را به راه خواسته‌ها و آرمانهایش هدایت می‌کرد و روشهایی که این راه را برایش هموار می‌ساخت. در حوزه اندیشه خود امکانات فراوانی داشت که می‌توانست با شناخت فرصتها و درک موقعیتها آنها را ارزیابی نموده، نقش خود را ماهرانه ایفا کند. او دقیقاً مردی فرصت طلب و ابن‌الوقت بود. هرگاه فرصتی مناسب می‌یافت، به سرعت از آن بهره می‌گرفت و آن‌گاه که موقعیت را مطلوب نمی‌دید، تأخیر را ترجیح می‌داد و بی آنکه دست به اقدامی عجولانه بزند، به انتظار می‌نشست. از وی نقل است که گفته است: «اگر حاجت خود را به تأخیر بیندازی به آن می‌رسی» (ابن‌عبدربه، ۲/۲۶۳). او نه تنها فرصت طلب بود، بلکه فرصت‌ساز هم بود و در موقعیتهای مختلف دست به آزمایش می‌زد تا فرصتی را برای بهره‌برداری ایجاد کند، هرچند ممکن بود بهره آن را در آینده بگیرد. آنجا که منافع خود را در منافع دیگران می‌دید، بی‌درنگ در جهت منافع آنها اقدام می‌کرد تا خود را در سود آن شریک نماید، یا پاداش خود را دریافت کند و در این راه به چند عنوان «نخست» دست یافت: نخستین کسی که لقب امیرالمؤمنین را در زمان خلافت عمر به کار برد (یعقوبی، ۲/۳۶؛ ذهبی، ۲/۲۶۵)؛ نخستین بار موضوع ولایتعهدی یزید را او مطرح کرد. شاید زمانی هم که از اسکندریه به مدینه می‌آمد، می‌خواست عنوان نخستین مسلمان از بنی‌ثقیف را داشته باشد، اما موضوع خیانت به همسفرانش جایی برای این افتخار

شادی دشمن» (ابن عبدربه، ۹۹/۱).

برداشتن موانع، گام بعدی او در راه هدفهایش بود. هر مانعی را به هر قیمت برطرف می‌کرد. در برخورد با دوستان و دشمنان و رقیبان، مردم و حاکمان، گروهها و احزاب، در هر موقعیتی که بود روشی را انتخاب می‌کرد که با پرداخت کمترین بها به دریافت بیشترین منفعت برسد. در مدتی که بر جمعیت ناهمگون و شهر پر آشوب کوفه امارت می‌کرد، بدون آنکه فتنه‌ها را دامن بزند، با سیاست تفرقه افکنی و ایجاد فضای باز محدود، ابتکار عمل را در دست داشت. او بر خلاف خلفش، زیاد بن ابیه، روش مدارا پیشه کرده بود و با آن روش گرچه نتوانست دلها را بدست آورد، اما توانست تا پایان عمر خود بر مسند حساس‌ترین مرکز حکومتی عراق بماند و معاویه و زیاد را چند سال منتظر مرگ خود بگذارد.

تحلیلی بر روش مدارای مغیره بن شعبه:

نگرش سطحی به روش مدارا و پرهیز از خشونت مغیره بن شعبه در روزگاری که وی حاکم پر مسأله‌دارترین حوزه‌های حکومتی معاویه یعنی شهر کوفه بود و بویژه در مقایسه با جانشین وی، زیاد بن ابیه، ممکن است موجب این تصور شود که وی به سبب مسالمت جویی و نرم‌خویی چنین روشی را در پیش گرفت؛ اما نگاهی ژرف و گسترده، تصویر دیگری از ماهیت شخصیت او را آشکار می‌سازد و آن عجز مغیره در اموری است که شدت و قاطعیت از لوازم آن است.

روش مغیره در ابتدای کار، آنگاه که به قتل همراهان خود در بازگشت از سفر مصر دست یازید جنگ نبود، بلکه نیرنگ بود. سپس که به اسلام درآمد هرگز نتوانست رزمنده‌ای شجاع یا امیری نامی باشد و در غزوه‌ها و عرصه‌های جهاد و شهادت غایب است. در دوره خلافت ابوبکر در نبرد با روم و سرکوب اهل رده فرماندهان سپاه و امیران لشکر کسانی جز مغیره هستند. در زمان عمر و فتح عراق و ایران اگرچه در جنگها حضوری آشکار دارد، اما در قادیسیه واسطه گفتگو و در نهاوند به عنوان شخص چهارم و پنجم تعیین می‌شود، آن هم شاید به امید اینکه تدبیرش کارساز گردد، نه شمشیرش. بعد از قتل عثمان که جنگ مسأله و محور اصلی رویدادهاست، در هیچ یک از جبهه‌های

نظامی حضور ندارد. در زمان علی (ع) از اوضاع کناره می‌گیرد، معاویه را در دومة الجندل و پس از فروکش کردن غبار صفین مدد می‌کند و در لشکر کشی امام حسن (ع) و معاویه حضور او زمانی است که بوی صلح به مشام می‌رسد و در دوره امارت کوفه کار کشتار شیعیان و خوارج را بر خودشان تحمیل می‌کند و در پایان نیز شمشیر او را زیاد بن ابیه به کار می‌اندازد.

بنا بر این، گرچه قوت تدبیر و قدرت رأی او - هر چند در راه باطل - قابل تصدیق است و در واقع یکی از ویژگیهای اخلاقی او را نشان می‌دهد، اما بویژه هنگامی که او را با مردانی چون عمّار یاسر، مالک اشتر، خالد بن ولید، طلحه و زبیر مقایسه کنیم نمی‌توانیم عجز او را در جنگاوری و حضور در میادین نظامی نادیده بگیریم.

حاصل کار مغیره بن شعبه:

استقرار حکومت در دست معاویه و موروثی کردن آن در خاندان بنی امیه، منتهای تلاش معاویه و سه ضلع مثلثی بود که در یاری او کوشیدند تا خود نیز در بهره آن شریک باشند، اما بهره‌مندی آنان چندان به درازا نکشید؛ عمرو بن عاص در سال ۴۲، مغیره بن شعبه در سال ۵۰، زیاد بن ابیه در سال ۵۳ و معاویه در سال ۶۰ ق‌مردند و میراث نامبارکی از همکاری مکرآمیز خود به جا گذاشتند که هرچند استمرارش با تمام خونریزیها و ستمگریها به یک قرن نرسید، خسارت و انحرافی که از آن موضع بر تاریخ سیاسی و حکومتی اسلام وارد شد، قرن‌ها دوام یافت. و چه خسارتی بدتر از استفاده ابزاری از اسلام برای حکومت، به جای حکومت اسلامی، و چه انحرافی بزرگتر از تبدیل موضوع خلافت پیامبر (ص) و ولایت امت اسلام به سلطنت موروثی؟ چیزی که به گواهی تاریخ، مغیره بن شعبه، مبتکر یا دست‌کم یکی از مروجان آن بود.

منابع:

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م.
- ابن اثیر، عزالدین، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، به کوشش محمد ابراهیم البناء و محمد احمد عاشور، بیروت، دارالشعب، ۱۹۷۰م.

- همو، الکامل فی التاريخ، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ق/ ۱۹۴۸م.
- ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد، الفتوح، ترجمه محمد بن مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا و نعیم زرزور، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، ۱۳۶۳ش.
- ابن سعد، ابوعبدالله محمد، طبقات الکبری، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ابن عبدربه، عمر احمد بن محمد، عقد الفرید، به کوشش ابیاری و دکتر محمد عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، عیون الاخبار، قاهره، ۱۳۶۳ق / ۱۹۲۵م.
- همو، الامامة و السياسة، قاهره، مؤسسه الحلبي، ۱۳۸۷ق/ ۱۹۶۷م.
- ابن هشام، ابو محمد عبدالملک، سیره رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، با مقدمه و تصحیح دکتر اصغر مهدوی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱ش.
- ابن هلال ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید، الغارات، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ش.
- البسوی، ابو یوسف یعقوب بن سفیان، المعرفة والتاریخ، به کوشش دکتر اکرم ضیاء العمری، بغداد، ۱۹۷۵م.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، بغداد، بی تا.
- همو، فتوح البلدان، به کوشش رضوان محمد رضوان، بیروت، ۱۳۹۸ق/ ۱۹۷۸م.
- جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس، الوزراء والکتاب، ترجمه ابو الفضل طباطبائی، تهران، ۱۳۴۸ش.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، الاخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۷۱ش.

دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، چاپ مجلس.

ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، به کوشش دکتر عمرالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.

زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳ش.
طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، به کوشش ابوالفضل ابراهیم، بیروت، ۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م.

مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، به کوشش دکتر مفید محمد قمیحه، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.

همان، بتحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفة.

نوری، شهاب الدین احمد، نهاية الارب فی فنون الادب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵ش.

نهج البلاغة، ترجمه و شرح فیض الاسلام، بی تا.

واقدی، محمد بن عمر، مغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶ش.

یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله، معجم البلدان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش.